

واقعیت‌ها و ناگفته‌های یک گزارش

نقدی بر گزارش اقتصادی رئیس جمهور به مجلس

نیماجلودار کارشناس اقتصاد و آمار



تخصیص بهینه منابع است، بخصوص پرداخت یارانه‌ای که در مصرف بنزین و یا به‌طور کلی پرداخت یارانه انرژی، نصیب دهک‌های درآمدی بالایی خانوارهای شهری کشور خواهد شد و این نوع تخصیص منابع و یارانه پرداختی، بدترین نوع توزیع ثروت و مصداق نابرابری‌های اجتماعی است که دولت آگاهانه اقدام به انجام آن می‌کند و اگر منظور از رفاه اجتماعی بهبود کیفی در وضعیت درآمدی خانوارهای شهری و روستایی کشور است، آمار و ارقام رسمی سازمان‌های دولتی از جمله بانک مرکزی و مرکز آمار ایران، خلاف این را ثابت می‌کند. نتایج تفصیلی آمارگیری از هزینه و درآمد خانوارهای شهری کشور در سال ۱۳۷۹ نشان می‌دهد که متوسط درآمد سالانه یک خانوار شهری (تعداد افراد خانوار) ۴/۵۲ نفر از سال‌های ۱۳۷۶ لغایت ۱۳۸۰ به ترتیب زیر است:

سال ۱۳۷۶ (۱۲/۱۱۵/۶۵۶ ریال)، سال ۱۳۷۷ (۱۵/۱۵۱/۸۹۴ ریال)،
سال ۱۳۷۸ (۱۸/۵۶۵/۹۵۲ ریال)، سال ۱۳۷۹ (۲۲/۳۸۷/۷۲۵ ریال)

روز ۲۸ مهرماه سال جاری رئیس جمهور در صحن علنی مجلس، گزارش نسبتاً مفصلی درباره نتایج عملکرد سال دوم برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ارائه داده است و مهم‌ترین دستاوردهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در قالب آمار و ارقام بیان کرده است. به نظر می‌رسد آنچه در گزارش آمده، فاصله عمیقی با واقعیت‌های جامعه ایران داشته و دارد و سروصدای بسیاری از اقتصاددانان و حتی کارشناسان خوشبین جامعه را در آورده است. قسمتی از گزارش روز یکشنبه مربوط به امور اقتصادی است. لازم و ضروری می‌دانم که نکته‌های ناگفته آن گزارش را در قالب آمار و ارقام دیگر که بیانگر واقعیت‌های ساختاری جامعه ایران است، در اینجا مطرح نمایم.

نکته اول؛ از رفاه اجتماعی و از بهبود نسبی اوضاع زندگی خانوارهای ایرانی سخن گفته شد. اگر منظور از رفاه اجتماعی، افزایش میزان کلی یارانه پرداختی به میزان ۱۴ درصد است که این به‌زعم اکثر کارشناسان و اقتصاددانان، بدترین نوع

و سال ۱۳۸۰ (۲۵/۸۳۱/۵۲۷ ریال) این در حالی است که در همین سال ها متوسط هزینه سالانه یک خانوار شهری به قرار زیر بوده است:

۱۳۷۶ (۱۳/۳۴۵/۸۶۳ ریال)، ۱۳۷۷ (۱۶/۶۶۹/۶۴۳ ریال)، ۱۳۷۸ (۲۰/۷۰۲/۸۸۶ ریال)، ۱۳۷۹ (۲۴/۱۷۵/۳۱۳ ریال) و سال ۱۳۸۰ (۲۸/۰۲۰/۳۵۰ ریال).

معنی ساده این آمار و ارقام رسمی این است که خانوار های شهری کشور در طول سال های مربوطه دارای کسری بودجه ماهانه بودند و به هر طریقی برای

زنده ماندن می بایست این میزان از کسری بودجه را جبران می کردند. این جبران می تواند یا از طریق پس اندازها صورت گیرد و یا فروش اموال و دارایی های شخص باشد و یا می تواند نهایتاً از طریق تعدی به حقوق دیگران صورت گیرد. اگر میزان کسری بودجه سالانه هر سال خانوار را در میزان تعداد خانوار های شهری و روستایی همان سال ضرب کنیم و حاصل جمع این عدد را در میزان دقیق کسری بودجه ای که دولت در همان سال داشته است اضافه نماییم، رقم اعلان شده آن چنان هولناک و ویرانگر خواهد بود که اگر رئیس جمهور چشمش به این کسری بودجه ای که دولت و ملت با هم داشته اند بیفتد، یقیناً در دادن آمار و ارقام و از بهبود نسبی و رفاه اجتماعی مردم، آن گونه سخن نمی گفتند.

برای کارشناسان مسائل آماری و اقتصادی یقیناً جالب خواهد بود که بدانند، بجز دهک دهم درآمدی که ثروتمندترین افراد جامعه هستند (تعداد خانوار های دهک دهم درآمدی ۲/۸۵ درصد از کل خانوار های ایران هستند که بالاتر از ۷۰ درصد از منابع و ثروت ملی را در دست دارند)، بقیه دهک های نه گانه درآمدی دارای کسری بودجه سالانه هستند و متوسط هزینه یک خانوار شهری از متوسط درآمد یک خانوار شهری در طول چندین ساله اخیر به مراتب بیشتر شده است و شکاف طبقاتی حتی بین دهک های درآمدی

بسیار بالا رفته است، و آمار و پردازش اطلاعات نشان می دهد که فقط در سال ۱۳۷۹ بیش از ۹۷ درصد خانوار های شهری کشور دارای مشکلات عدیده معیشتی هستند و از مایحتاج اساسی زندگی شان (در حد استاندارد) محروم اند، در حالی که این نسبت در سال های اوایل دهه ۶۰ و ۷۰ تا بدین حد وحشتناک نبوده است و این نشان می دهد که متأسفانه تور فقر سال به سال خانوار های بیشتری را در خود فرومی برد و اگر فی المثل تور فقر در اوایل دهه شصت تا ۶۰ درصد خانوار و تا دهک پنجم درآمدی پوشش می داد، این پوشش امروز تا ۹۷ درصد خانوارها و دهک نهم درآمدی رسیده است و این زنگ خطری است برای همه ایرانیانی که در ایران زندگی می کنند. بی تردید این نمی تواند دستاورد مثبتی

برای رئیس جمهوری باشد که ملتش تا بدین حد با فقر و پیامدهای همراه آن دست به گریبان باشند.

نکته دوم؛ نرخ تورم به پایین ترین سطح خود در سال های اخیر یعنی ۱۱/۴ درصد رسیده است.

این عین جمله ای است که رئیس جمهور به عنوان یکی دیگر از مهم ترین دستاوردهای خود در مجلس مطرح کرده است. پیرامون نرخ تورم در ایران و نحوه محاسباتی آن و شیوه جمع آوری اطلاعات آماری و همچنین اختلافاتی که در

سطح شاخص کل (نرخ تورم) و گروه های عمده و اصلی و همچنین ضرایب اهمیت بین بانک مرکزی، ایران و مرکز آمار ایران چیزی نمی گوئیم (که خود داستانی مفصل دارد) و فقط به این نکته بدهی اشاره می کنیم که آیا در کشوری که بزرگ ترین تولیدکنندگان آمار، بزرگ ترین مصرف کننده آمار باشند (به کاربردهای شاخص های قیمت دقیقاً توجه گردد، به خصوص آن قسمت از کاربرد شاخص قیمت که در قراردادهای دوجانبه و یا تعدیل فرد و حقوق بگیران است و بار مالی سنگینی را بر دوش دولت می گذارد) می شود به شاخص های منتشر شده چنین آماری دل بست و به آن ایمان داشت؟ در زمانی که اختلاف آمار و ارقام در سطح شاخص کل (نرخ تورم) بین دو مقوله اصلی تولید آمار در کشور بین بانک مرکزی و مرکز آمار ایران طبق گزارش های انتشار یافته نشریات آماری این دو سازمان در حد ۱۰ درصد است (بانک مرکزی ایران میزان دقیق نرخ تورم در سال های ۱۳۷۵ و ۱۳۷۷ را به ترتیب ۲۳/۲ درصد و ۱۸/۱ درصد اعلام کرده است، ولی مرکز آمار ایران طبق گزارش های رسمی انتشار یافته نرخ تورم در سال های مورد نظر را به ترتیب ۳۳/۲ درصد و ۲۷/۴ درصد مطرح کرده است).

در زمانی که کارشناسان، پژوهشگران و اقتصاددانان بسیاری از کشورها از جمله کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته، نسبت به سنجش دقیق حتی یک دهک درصد نرخ تورم بسیار حساس هستند و عکس العمل شدید نشان می دهند، در کشور ما آخر کسی نیست که حداقل به این دو سازمان نهیب بزند که مگر می شود هر دو سازمان مدعی روش های علمی باشند و واقعیت های جامعه را در زیر آمار و ارقام انعکاس بدهند، ولی در نتیجه گیری، اختلافی در حد ۱۰ درصد در سطح شاخص کل داشته باشند؟ و تازه به چنین آماری استناد شده است که نرخ تورم در آخرین سال انتشار یافته (سال ۱۳۸۰) به کمترین حد خود در سال های اخیر رسیده است و آن را جزء دستاوردهای مهم این سال بدانند؟ امروزه سردرگمی در آمار و اطلاعات آماری به جایی رسیده است که دریغ از

در زمانی که اختلاف آمار و ارقام در سطح شاخص کل (نرخ تورم) بین دو مقوله اصلی تولید آمار در کشور (بانک مرکزی و مرکز آمار ایران) طبق گزارش های انتشار یافته نشریات آماری در حد ۱۰ درصد است، کسی نیست که حداقل به این دو سازمان نهیب بزند که مگر می شود هر دو سازمان مدعی روش های علمی باشند و واقعیت های جامعه را در زیر آمار و ارقام انعکاس بدهند، ولی در نتیجه گیری، اختلافی در حد ۱۰ درصد در سطح شاخص کل داشته باشند؟

نشان می‌دهد، بر روی نرخ تورم است و چنین کاهش نرخ تورم، هیچ وقت افتخار ایران زمین نیست که بر بستری از منابع غنی استوار است.

سومین دستاورد مثبت، بیان کاهش تعهدات ارزی یعنی میزان بدهی خارجی به ۸/۷ میلیارد دلار ذکر شده است. واقعیت قضیه این است که دولت پس‌خگو از نظر مردم، آن دولتی است که کل عملکردها و تصمیماتش به خصوص آن نوع تصمیماتی که در ارتباط با قراردادهای نفت و گاز است و ملت با نگاه تیزبینش آن را می‌کاود، در پشت‌درهای بسته سیاست، گرفته نشود و ملت حق دارد از نزدیک شاهد و ناظر چنین قراردادهایی در سطح ملی و کلان باشد.

قبل از هر چیز برای ما مشخص نگردیده است که در این گزارش، منظور از کاهش بدهی‌های خارجی، آیا شامل بدهی‌های بالفعل است و یا شامل بدهی‌های بالقوه‌ای نیز می‌باشد که بانک مرکزی ایران متعهد به پرداختن گردیده است (اعم از بدهی‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت). مفهوم بازگونکردن این مسائل این است که رئیس‌جمهور تلاشی در جهت شفاف‌سازی اطلاعات و آمار نکرده است.

تا آنجایی که کارشناسان و اقتصاددانان بررسی کرده‌اند، حداقل تعهدات بالفعل و بالقوه‌ای که بانک مرکزی ایران متعهد به پرداخت آن شده است، در حدود ۲۴ میلیارد دلار می‌شود و نه ۷/۸ میلیارد دلار.

نکته مهم دیگر در این گزارش این است که دولت برای ما مشخص نکرده است که از سال ۱۳۷۶ تا روز یکشنبه ۲۸ مهرماه ۱۳۸۱ قراردادهایی که شرکت‌های تحت پوشش دولت

نظیر وزارت‌خانه‌های نفت و گاز و پتروشیمی و نیرو و... تحت عنوان قراردادهای بیع متقابل در طول چندین ساله اخیر داشته‌اند، چقدر برای مردم ایران تعهدات مالی ایجاد کرده است، آیا درست است که اگر کل مبلغ قراردادهای بیع متقابل را به عموم مردم ایران تقسیم کنیم، هر شهروند ایرانی به‌طور متوسط در حدود حداقل ۱۱۰۰ دلار متعهد به پرداخت آن به کشورهای خارجی است، آیا کل مبلغ قراردادهای بیع متقابل که به نظر می‌رسد بالاتر از ۶۰ میلیارد دلار باشد که مردم ایران متعهد به پرداخت آن گردیده‌اند و همچنین تعهداتی که بانک مرکزی ایران کرده است، مبلغ مورد نظر را در سررسید آن بپردازد. آیا رقم واقعی آن بالاتر از ۸۰ میلیارد دلار از سال ۱۳۷۶ تا حال می‌تواند از مهم‌ترین دستاوردها در حوزه تعهدات خارجی باشد؟ آیا می‌توان با واقعیت‌های جامعه این گونه برخورد کرد؟ آمار و ارقامی که بیان‌کننده واقعیت‌های جامعه ایران باشد، هزاران راز ناگفته در سینه خود دارد و این فقط بر عهده تاریخ است که سینه‌او را بشکافد.

چهارمین دستاورد مثبت این است که نرخ بیکاری در کشور حسب گزارش مرکز آمار ایران به ۱۴/۲ درصد رسیده است. می‌دانیم که ۸۰ درصد جمعیت

یک مصرف‌کننده حقیقی که برای آن یافت شود و شاید بهترین و بیشترین مصرف‌کننده آمار در کشور ما برخلاف کشورهای دیگر، مدیران و سیاست‌گذاران کشور باشند (که بسیار محتاج چنین آمار و ارقامی هستند).

نکته مهم این است که اگر به ظاهر آهنگ نرخ تورم (شاخص هزینه‌زنگی) در ایران کند شده است، به این دلیل است که محاسبات شاخص قیمت کالاها و خدمات مصرفی خانوارها، افزایش قیمت دارایی‌ها و... به هیچ عنوان لحاظ نمی‌شود. اگر نگاهی گذرا به شاخص ضمنی که دربرگیرنده کلیه کالاها و خدمات است بیفکنیم، ملاحظه می‌کنیم که در نرخ تورم در سال ۱۳۷۹ حداقل بیش از ۱۰ درصد از تورم اعلام شده است و حدود ۲۳/۶ درصد برآورد می‌شود و نه ۱۲/۶ درصد. به دیگر سخن، از آنجایی که (CPI میانگین شاخص قیمت کالاها و خدمات مصرفی) در سال ۱۳۷۹ حدود ۱۲/۶ افزایش یافته و قیمت کلیه کالاها و خدمات حدود ۲۳/۶ درصد بوده است، این نتیجه‌گیری ساده به دست می‌آید که قیمت دارایی‌هایی که عملاً خانوارها مصرف کرده‌اند، ولی به حساب نیامده است، بیش از ۲۳ درصد افزایش داشته است و بار تورم در سال مورد نظر بر دوش دارایی‌هایی از قبیل ساختمان، اوراق سهام و... است و اگر امروز شاخص مصرف‌کننده رشد کمتری دارد، به این خاطر است که تورم بر روی دارایی‌ها، جور فعالیت‌های دیگر را کشیده‌اند و لطف بازار نفت و پمپاژ ارزش ریالی دلارهای فروش رفته، مزید بر علت شده تا قیمت ارز با وجود حجم نقدینگی زیاد (رشد سالانه افزایش حجم نقدینگی در حدود ۳۰ درصد طبیعی به نظر می‌رسد) بر روی نرخ دلخواه دولت ثابت نگه‌داشته شود.

نکته دیگر این است که کاهش نرخ تورم، نه کاهش حقیقی سطح عمومی مجموعه کالاها و خدمات مصرفی خانوارها، بلکه عمدتاً این کاهش در اثر کاهش نرخ رشد اقتصادی، و همچنین کاهش سرمایه‌گذاری سال‌های اخیر و رکود شدیدی که از هشت سال قبل آغاز گردیده و دولت سیاست انضباط مالی را دقیقاً به همین منظور وضع کرده است.

آیا می‌شود در ساختار بیمارگونه اقتصاد ایران، سیاست مالی انبساطی داشت و از کاهش نرخ تورم دم زد؟ رکودی که از چند سال قبل تا حال به بازار سرمایه، پول، کار، کالا و خدمات ایران حاکم است، نشان‌دهنده این موضوع است که بانک مرکزی ایران با تصمیماتی که در ارتباط با سیاست انضباط مالی از هشت سال قبل تا حال گرفته و با افتخار آن را دنبال می‌کند، آیا غیر از این است که اثرات چنین سیاستی اندک پولی را که در دست مردم است، از طریق اعمال سیاست‌های مالی (انتشار اوراق مشارکت و اخذ عوارض‌های گوناگون مالیاتی) جمع‌آوری شده و تقاضای مؤثر کل کاهش یافته و اثرات چنین کاهش اولین جایی که خودش را

از نظر

آقای دکتر حسین عظیمی،

نرخ بیکاری نه

۱۴/۲ درصد،

بلکه حداقل این

نرخ در ایران

۱۷ درصد می‌باشد

و تازه این غیر از

"بیکاران پنهانی"

است که

۳۰ درصد کل

شاغلین را

تشکیل

می‌دهند

ایران زیر چهل سال و میانۀ سنی جمعیت ایران ۱۹/۶ سال است یا به عبارت دیگر سن ۵۰ درصد از جمعیت ایران به کمتر از ۱۹/۶ سال می‌رسد. متولدین دهه شصت که بالاترین نرخ رشد جمعیت (۳/۹ درصد) را داشته‌اند، امروزه وارد بازار کار شده‌اند و طبق نظر جمعیت‌شناسان این داستان حداقل به مدت ۱۰ سال ادامه خواهد داشت، یعنی تعداد افرادی که وارد بازار کار می‌شوند، سال به سال بیشتر می‌شود. تازه می‌دانیم که از سال ۱۳۸۱ به این طرف در حدود دومیون نفر به سن ۲۴ سالگی می‌رسند و این جمعیت عظیم مسکن، پوشاک و شغل و...

می‌خواهند و در طی ۱۰ سال آینده چیزی در حدود ۲۰ میلیون نفر به سن ازدواج و اشتغال می‌رسند. این در حالی است که کشور حداکثر جذب بیش از ۴۶۰ هزار شغل را ندارد و معنی آن این است که هر ساله چیزی در حدود یک میلیون و پانصد هزار نفر بدون شغل خواهند ماند، یعنی از هر چهار نفر جوان بیکار جویای کار، فقط یک نفر است که قرعۀ شغل به نام او می‌افتد. تازه اگر بشود با دیدگاه علمی به آن "شغل" گفت، چون در زمان انبوه بیکاری برای یک بیکار جویای کار اصلاً مهم نیست که متناسب با جایگاه علمی و تخصصی خود شغل پیدا کند، بلکه فقط پیدا کردن کار مهم است و بس. چه بسا اگر بخواهد و سواس به خرج دهد و شغل متناسب با رشته تحصیلی‌اش را بیابد، اصلاً شغلی پیدا نکند. امروزه ترس از لشکریان بیکار جویای کار آن‌چنان فراگیر شده است که مدیران و سیاست‌گذاران برای فرار و حل آن به طرح‌هایی روی آورده‌اند و یکی از این طرح‌ها، طرح ضربتی اشتغال است که هیچ‌گونه توجیه اقتصادی برای اجرای آن وجود نداشته است. آخر در زمانی که

متوسط هزینه ایجاد هر فرصت شغلی طبق قانون برنامه، پانزده میلیون تومان برآورد شده، با کدام منطق اقتصادی می‌توان باور کرد که یک بنگاه اقتصادی و یک کارفرما با اخذ ۳ میلیون تومان وام، آن هم با بهره ۴ درصد و با آن همه بوروکراسی عربض و طویلش که همه آن را چشیده‌ایم، بیکار جویای کاری را به کاری بگمارد که برای او شغلی ایجاد کرده است که ۱۵ میلیون تومان هزینه برداشته است و اگر امروزه بعضی از کارفرمایان از آن استقبال کرده‌اند، صرفاً حقه‌هایی است که به کار برده‌اند تا پول‌های زبان‌بسته را از دست دولت برابند و تازه مدعی شویم که این بهترین نوع تخصیص منابع پولی است که ۳۰۰ هزار شغل ایجاد کرده است. آیا واقعیت‌ها چنین است؟ هرگز! حتی دریغ از ایجاد یک شغل واقعی!!

از نظر آقای دکتر حسین عظیمی، نرخ بیکاری نه ۱۴/۲ درصد، بلکه حداقل این نرخ در ایران ۱۷ درصد می‌باشد و تازه این غیر از "بیکاران پنهانی" است که ۳۰ درصد کل شاغلین را تشکیل می‌دهند.

به نظر می‌رسد که رئیس‌جمهور و دولت، قبل از آن که به فکر پایین آوردن نرخ

بیکاری باشند و از دستاوردهای آن صحبت نمایند، باید به فکر ۸۵ درصد شاغلین باشند که متوسط میزان بهره‌وری نیروی کار در بخش‌های مختلف اقتصادی و خدمات، طبق پژوهش‌های انجام‌شده به کمتر از ۲۰ دقیقه در روز می‌رسد و خوشحالیم از این که این همه شاغل داریم! ارزش افزوده این همه شاغلین چقدر است؟ خدا می‌داند! بی‌تردید این نمی‌تواند دستاورد مثبتی برای رئیس‌جمهور ایران باشد.

نکته خیلی مهم این است که در آمار مربوط به کاهش نرخ بیکاری در حد

۱۴/۲ درصد، نقش اساسی زنان خانه‌دار را هرگز نباید کوچک به حساب آورد، بلکه این ضریب آن قدر زیاد است که در کاهش نرخ بیکاری اساسی‌ترین نقش را دارد. می‌دانیم که در طرح‌های سرشماری و نمونه‌گیری جاری جمعیت، به دلیل بافت سنتی جامعه ایران و همچنین عدم فرصت‌های برابر شغلی، اغلب زنان بیکار جویای کار به عنوان "زنان خانه‌دار" فهرست برداری می‌شوند و ۵۰ درصد از جمعیت کشور عملاً حدود ۳ درصد کل شاغلین را تشکیل می‌دهند، مگر نه این است که حداقل ۵۰ درصد از نیروی کار فعال جامعه ما زنان هستند. حذف این مقدار از جمعیت زنان یقیناً در کم‌نشان دادن نرخ بیکاری بسیار اساسی است و نباید به اشتباه بیفتیم که نرخ بیکاری کاهش یافته است.

در زمانی که نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان و دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها سال به سال در حال افزایش است، به لحاظ علمی نمی‌توان باور کرد که نرخ بیکاری کاهش می‌یابد.

پنجمین دستاورد، ثابت ماندن نرخ ارز و قرار داشتن هر دلار در سطح ۸۰۰۰ ریال عنوان شده است. شاید برای عده‌ای ثابت نگه داشتن نرخ هر دلار به ۸۰۰۰ ریال یکی از مهم‌ترین دستاوردها تلقی شود، ولی آیا اثرات چنان سیاستی را بر روی صادرات و واردات کالاها مورد بررسی و سنجش آماری قرار داده‌ایم؟ امروزه به یقین ثابت شده است که اعمال چنین سیاسی باعث گردیده تا روز به روز محصولات صادراتی ایران به دلیل گران بودن، قدرت رقابت با کالا‌های مشابه خارجی را از دست بدهند و چه بسا اگر این سیاست تا دو سال دیگر ادامه یابد، تولید حداقل در ۵۰ رشته از فعالیت‌های اقتصادی متوقف شود.

از ابتدای سال ۱۳۷۹ تاکنون نرخ ارز دلاری ثابت است، اما تورم رسمی اعلام‌شده، دورقمی است. سیاست تثبیت نرخ ارز همراه با تورم اعلام‌شده و اثرات آن بر روی صادرات کالاها بدین معنی است که کالا‌های داخلی به دلیل افزایش قیمت تمام شده کالا‌های صادراتی قدرت رقابت را در بازار جهانی از دست داده‌اند.

در زمانی که قیمت کالاها در بازار جهانی در طی چند سال اخیر ثابت و یا در

در زمانی که طبق گزارش‌های مکتوب بانک مرکزی ایران، میزان صندوق ذخیره ارزی در پایان سال ۱۳۸۰ به بالاتر از ۹ میلیارد دلار رسیده است و قیمت جهانی نفت در حدود ۲۵ دلار، پیش‌بینی کسری بودجه سال جاری به زعم بیشتر کارشناسان به میزان حداقل ۴۰ هزار میلیارد ریال هیچ توجیهی نمی‌تواند داشته باشد

۱۴/۲ درصد حجم سرمایه گذاری‌ها به نظر می‌رسد که نرخ رشد اقتصادی به حد ۲ درصد هم برسد که بسیار زیاد هم خواهد بود. میانگین نرخ رشد سرمایه‌گذاری‌ها در طی سال‌های ۶۷ لغایت ۱۳۷۵ برابر با ۱۰/۶۴ درصد که این مقدار در طی سال‌های ۱۳۷۶ لغایت ۱۳۷۹ به ۲/۳۷ درصد کاهش یافته است. این آمار اختلافی معادل ۸/۲۷ درصد رشد منفی را نشان می‌دهد، آدرس چنین کاهش‌هایی را می‌توان در بخش‌های کشاورزی، صنعت و معدن، نفت و گاز، آب‌وبرق، ساختمان، حمل‌ونقل، ارتباطات و حتی بخش خدمات جست‌وجو کرد.

این در حالی است که ایران از نظر امنیت سرمایه‌گذاری در میان هشت کشور منطقه، مقام هفتم و در میان ۶۰ کشور در حال توسعه، مقام ۵۹ را به خودش اختصاص داده است و رتبه توسعه انسانی ایران طبق گزارش‌های سازمان ملل متحد از ۷۸ به ۹۵ کاهش یافت (فرار سالانه ۲ تا ۳ میلیارد دلار از سرمایه داخلی به کشورهای خارجی و به خصوص همجوار گویای همین مطلب است).

نکته هفتم از کسری بودجه سالیانه هر سال بهتر است چیزی نگوییم. در یک دهه اخیر، سالی را به یاد نداریم که کشور دچار کسری بودجه شدید نبوده باشد و این را می‌شود از میزان دقیق کسری بودجه سالیانه هر سال نسبت به سال قبل قیاس کرد و اگر در سال ۱۳۷۷ کشور به میزان ۲۴ هزار میلیارد ریال کسری بودجه داشته است، عمدتاً دلیل این کاهش وابستگی شدید اقتصاد ملی به درآمدهای حاصل از فروش نفت خام (ثروت ملی) عنوان شده است. قیمت جهانی نفت سبب نفتی اوپک به زیر ۱۰ دلار در هر بشکه رسیده است و دولت در کمتر از سه ماه، سه بار لایحه بودجه را به مجلس ارائه داده و منشأ چنین بحث‌ها و تصمیماتی بوده است که به جای کسری بودجه صفر ریال، عملاً کشور به میزان ۲۴ هزار میلیارد ریال کسری بودجه پیدا کرده است. چرا باید کاهش قیمت جهانی نفت از نظر دولتمردان ساده‌ترین توجیه برای ایجاد کسری بودجه باشد.

در زمانی که طبق گزارش‌های مکتوب بانک مرکزی ایران، میزان صندوق ذخیره‌ارزی در پایان سال ۱۳۸۰ به بالاتر از ۹ میلیارد دلار رسیده است و قیمت جهانی نفت در حدود ۲۵ دلار، بیش‌بینی کسری بودجه سال جاری به‌زعم بیشتر کارشناسان به میزان حداقل ۴۰ هزار میلیارد ریال (بعضی از کارشناسان این میزان را تا مرز ۶۰ هزار میلیارد ریال پیش‌بینی کرده‌اند) هیچ توجیهی نمی‌تواند داشته باشد و این از درد جانکاهی حکایت می‌کند که یقیناً سال‌های بعد بهتر از این نخواهد بود.

حال کاهش یافتن است، ثابت ماندن نرخ ارز، با توجه به این که هر سال کشور دچار نرخ تورم دورقمی حداقل ۱۲ درصدی است (نرخ تورم پنج‌ماهه سال جاری نسبت به زمان مشابه سال قبل ۱۴/۹ درصد افزایش یافته است). به معنی افزایش قیمت کالاها و خدمات تولیدشده در داخل حداقل به میزان نرخ تورم اعلام شده است. با توجه به افزایش قیمت تمام‌شده محصولات، کالای تولیدی داخل، قدرت رقابت با محصولات مشابه خارجی ندارد و هر تولیدکننده‌ای که نتواند به‌طور متوسط در هر ماه یک درصد از هزینه تولید خود بکاهد، به سمت ورشکستگی

حرکت خواهد کرد و از گردونه رقابت خارج خواهد شد. یادآور می‌شوم که اگر نیم‌نگاهی به صحبت‌های کارگزاران اصلی اقتصاد داشته باشیم، متوجه خواهیم شد که سیاست تضعیف ارزش پول ملی ایران در دستور کار قرار گرفته است.

براساس قانون پولی و بانکی کشور، یکی از اصلی‌ترین وظایف بانک مرکزی ایران، حفظ ارزش پول ملی ایران است. در تاریخ بانکداری جهان، فقط دولت ما به‌جای تأکید بر ارزش پول ملی، از تضعیف آن حمایت می‌کند و آقای نوربخش مطرح می‌کند که اگر نرخ دلار از ۷۹۰۰ ریال پایین‌تر آید، دولت با کسری بودجه شدید مواجه خواهد شد. تازه اگر کاهش نرخ دلار را در جهان به حساب آوریم، کاهش ارزش پول ملی بیش از این هم خواهد بود.

نکته ششم: وضعیت اسفبار سرمایه‌گذاری در کشور است که در این گزارش حتی اشاره‌ای گذرا به آن نشده است. امروزه کشور ما به‌دلیل کمبود منابع مالی داخلی (پس‌انداز ملی) و یا جذب سرمایه‌گذاری خارجی، به سمت و سوی طرح‌ها و قراردادهایی رفته است که هزینه‌های زیادی را بر مردم ایران تحمیل کرده است یا قراردادهای بای‌بک (بیع متقابل)، فاینانسی و... نمونه‌ای کوچک از چنین قراردادهایی در سطح کلان هستند که از بابت اولین قراردادهای و آخرین

قراردادهای، زیان ملی‌ای حداقل به میزان ۱۰ میلیارد دلار متوجه مردم ایران شده است.

نکته دیگر این که نرخ رشد سرمایه‌گذاری و یا نسبت حجم میزان سرمایه‌گذاری‌ها به تولید ناخالص داخلی، طبق گزارش‌های مکتوب در سال ۱۳۸۱ به ۱۴/۲ درصد رسیده است و این رقم به خوبی نشان می‌دهد که این نسبت بسیار پایین است. حال بگذار با چنین نسبتی پیش‌بینی شود که نرخ رشد اقتصادی در سال جاری به بالاتر از ۶ درصد می‌رسد. کارشناسان اقتصادی متفق‌القول هستند که کشوری می‌تواند به نرخ رشد اقتصادی ۶ درصد برسد که در آن کشور نسبت یادشده حداقل بین ۲۵ تا ۳۰ درصد باشد. با نرخ رشد

اگر میزان کسری بودجه سالانه هر سال خانوار را در میزان تعداد خانوارهای شهری و روستایی همان سال ضرب کنیم و حاصل جمع این عدد را در میزان دقیق کسری بودجه‌ای که دولت در همان سال داشته است اضافه نماییم، رقم اعلان شده آن چنان هولناک و ویرانگر خواهد بود که اگر رئیس‌جمهور چشمش به این کسری بودجه‌ای که دولت و ملت با هم داشته‌اند بیفتد، یقیناً در دادن آمار و ارقام و از بهبود نسبی و رفاه اجتماعی مردم، آن‌گونه سخن نمی‌گفتند

نکته هشتم؛ از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی دولت در گذشته، حال و آینده، وضعیتی است که جایگاه کشور ما را در مورد ضرورت پیوستن و یا نپیوستن به سازمان تجارت جهانی (W.T.O) مشخص می‌کند. عملکرد کشور در دو دهه اخیر به نقطه‌ای رسیده است که هیچ کارشناسی نمی‌تواند حکم قطعی بدهد که آیا پیوستن به (W.T.O) به نفع کشور خواهد بود؟ هیچ‌کس هم جرئت ندارد صراحتاً مطرح نماید که بدون سازمان تجارت جهانی هم می‌توان ادامه حیات داد. به این ترتیب به نقطه‌ای از تصمیمات پارادوکسیکال رسیده‌ایم، چاره‌ای نیست،

واقعا راه‌حلی متصور نیست. در زمانی که ۱۴۴

کشور عضو (W.T.O) بیش از ۹۴ درصد حجم تجارت جهانی را بر عهده دارند و بسیاری از کشورهای دیگر در انتظار پیوستن به آن هستند، کشور ما حداکثر ۲ تا ۳ سال آینده می‌تواند مقاومت نماید، هنوز چیزی نشده، کشورهای همچوار ما نظیر ترکمنستان، امارات متحده عربی، آذربایجان و... بر روی بعضی از محصولات صادراتی ما تعرفه‌های سنگین بسته‌اند و کشور ما به دلیل عضو نبودن، مجبور است به جای پرداخت حدود ۵ درصد حقوق گمرکی (که در میان اعضای W.T.O متداول است) گاه برای محصولاتی مثل پسته تا ۲۸۵ درصد به آمریکا حقوق گمرکی پرداخت نماید و این می‌تواند هزینه‌های هنگفتی را بر ملت ایران تحمیل نماید و یا برعکس به محصولات وارداتی کشورها تعرفه سنگینی ببندیم تا اجباراً مردم را از حقوق طبیعی‌شان که همانا خرید کالاهای ارزان خارجی است منع نماییم، این وضعیت حداکثر می‌تواند تا یکی دو سال آینده ادامه داشته باشد. ادامه چنین سیاستی غیرممکن به نظر می‌رسد. با بیان چنان مسائل و مشکلاتی، ضرورت پیوستن به سازمان تجارت جهانی را در اولین زمان ممکن برای کشور ما اجتناب‌ناپذیر کرده است. از سوی دیگر هیچ‌یک از معیارهای مهم پیوستن به W.T.O را در داخل کشور نداریم، از مهم‌ترین معیارهای مهم این سازمان عبارتند از:

الف) حساسیت کشورها در آمار و اطلاعات

ب) وجود نظام پولی کارآمد

ج) کاهش قابل قبول گمرکات

د) انحصاری نبودن تجارت و رقابتی کردن کالاهای و خدمات

متأسفانه کشور ما هیچ‌یک از این معیارها را نداشته و ندارد و از همه مهم‌تر این که از نظر اکثر اقتصاددانان در ایران هیچ نوع مزیت نسبی برای جهانی شدن اقتصاد وجود ندارد و در صورت پیوستن ایران به W.T.O نتیجه آن چیزی جز آزادسازی واردات، فقر گسترده بخش عمده‌ای از جمعیت کشور و ایجاد گروه

اندکی با ثروت‌های افسانه‌ای نخواهد بود. حال با چنین چشم‌اندازی این پرسش مطرح است پیوستن به W.T.O بهتر است یا نپیوستن؟ و جواب خیلی ساده است، یک کلمه، نمی‌دانیم. آیا با چنان چالشی باز هم می‌توان از دستاوردها سخن گفت؟

بهتر است از ورشکستگی بسیاری از کارخانجات سخنی نگوئیم که براساس گزارش مکتوب وزارت صنایع و معادن که در مورخه ۱۳۷۹/۱۱/۵ انتشار یافته است، تنها در این سال بیش از ۲۵۰۰ واحد تولیدی دچار بحران شده و یا ورشکسته و تعطیل گردیده‌اند و شاخص ماهانه بانک مرکزی ایران در این سال نشان داد که میزان ورشکستگی‌ها در یازده ماهه سال ۱۳۷۹ به ۳۲ درصد افزایش یافته است و این درصد در سال‌های بعدی بیشتر شده است و این داستان ادامه دارد.

از آمار فرار مغزها و دانش‌فنی ایرانیان زبان بند می‌آید. کافی است که فقط ارزش دلاری آن‌را حساب بکنیم و آن وقت از محرومیت این ملت و هزینه‌ای که برای نخبگان خرج کرده‌است، به‌رازی این دردهای بی‌بیریم.

از ستم مضاعفی که بر مردم و به‌ویژه مصرف‌کنندگان کالاها و خدمات این مرزوبوم می‌رود همه آگاهیم و آن را لمس کرده‌ایم، به‌خصوص اگر این همه فشار با چماق و حربه "آزادسازی قیمت‌ها" باشد که نتیجه‌ای جز گسترده‌گی فقر و ثروت افسانه‌ای برای طبقه خاصی، رسالتی دیگر ندارد.

از اثرات مخرب افزایش نقدینگی ۳۰ درصدی در هر سال بهتر است که چیزی نگوئیم و فقط کارشناسان و اقتصاددانان هستند که باید قدرت تحلیلشان را خیلی شفاف و بدون ملاحظه کاری مطرح نمایند.

راستی چه دستاوردی در حوزه علوم و صنعت نصیب کشور شده است؟! فقط سه دهم درصد از تولید ناخالص داخلی کشور با کار تحقیقات و پژوهش تخصیص داده شده است و بیشتر آن هم خرج موارد غیرپژوهشی می‌شود، بهتر است که از تأسیس دانشگاه‌های رنگارنگ و از رشد کمی و کیفی دانشجویان چیزی به آن نیفزاییم.

به نظر می‌رسد که چشم‌انداز اقتصاد ایران - برخلاف سخنان رئیس کل بانک مرکزی ایران - آن چنان مات و تیره و تار است که کوچک‌ترین روزنه‌ای نیست تا نوری بتابد و بتوان از امیدها و دستاوردها سخنی گفت.

